

## بازخوانی اسطوره‌شناختی درخت «سرو» در شاهنامه فردوسی

حمیده زینالزاده، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

hamideh\_aiandehnegar@yahoo.com

### چکیده

اسطوره‌ها بیش از هر چیز دیگری، ارتباط و پیوند ناگسستنی انسان با طبیعت را نمایانده‌اند؛ ارتباط و پیوندی که گویای تقدس و اهمیت اجزاء و عناصر طبیعت از آب و آتش و سنگ گرفته تا گیاهان و درختان است. گیاهان و درختان، از اعصار کهن، در فرهنگ و تمدن بشری و در همه ابعاد زندگی انسان، به‌عنوان عناصری مطرح و مهم و مقدس به شمار آمده و در بسیاری از موارد، خویشکاری‌های مفید و سودمندی را در زندگی بشر انجام داده‌اند. از میان این درختان، درخت سرو با قدمت و پیشینه اسطوره‌ای و باستانی خود، در هنر و ادبیات ایران نقش و جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. شاهنامه فردوسی از جمله متون کهن معتبری است که می‌توان به بازخوانی و دریافت بن‌مایه‌های اسطوره‌شناختی «سرو» (با توجه به خویشکاری این درخت در فرهنگ اسطوره‌ای و باستانی بشر)، در توصیفات، مضامین، تصاویر و صور خیال آن پرداخت.

واژگان کلیدی: اسطوره، درخت سرو، بازخوانی اسطوره‌شناختی، شاهنامه فردوسی

### ۱. مقدمه

قبل از این‌که ادیان الهی شکل بگیرند، این اسطوره‌ها بودند که به زندگی بشر نظم و هدف می‌دادند. اساطیر، انسان و جهان را هدفمند معرفی می‌کردند و برای زندگی بشر خط‌مشی‌هایی تعیین می‌کردند. اسطوره‌ها از مهم‌ترین و معتبرترین منابعی هستند که می‌توان با مراجعه به آن‌ها، به ارتباط و پیوند عمیق انسان با هستی و جهان طبیعت پی برد. طبیعت با عناصر و عوامل خود اعم از آب، آتش، سنگ، گیاه، درخت و غیره در اعصار کهن و در باورهای اساطیری و باستانی بشر، نقش و جایگاه ویژه‌ای داشته است؛ چراکه بنا بر خصلت اندیشه‌ورز و کنجکاو انسان، تمامی نیازها، باورها، تناسبات اجتماعی و معیشتی او از دیرباز همواره بر بستر طبیعت آزموده شده و برای هریک از افکار و آمال او مشابه و مابه‌ازایی طبیعی جست‌وجو شده است. انسان متفکر و اندیشه‌ورز، همواره با سنگ و کوه و درخت سخن گفته و در مواردی پاسخ پرسش‌های خود را از آن‌ها یافته است و بدین ترتیب، برای تمام عناصر و موجودات طبیعت، خصلتی انسانی و شعورمند قائل شده است (ر.ک. خیرخواه برزکی و واحدیان، ۱۳۹۰: ۹۴).

گیاهان و درختان، یکی از مهم‌ترین عناصر طبیعتند که از اعصار کهن، خویشکاری مفید و سودمندی را در زندگی بشر انجام داده‌اند. آن‌ها در هر ساحتی از حیات آدمی حضور داشته و به‌عنوان نماد و نشانه‌هایی، دستخوش بخشی از نظام‌سازی‌ها و مفهوم‌پردازی‌های فرهنگی و اجتماعی بشر قرار گرفته‌اند. می‌توان گفت که گیاهان و درختان، از دیرباز تا کنون از هویت متفاوت و عمیق‌تری در همه ابعاد زندگی بشر اعم از دین، آیین‌ها و آداب و رسوم، سبک‌های زندگی، الگوهای معیشتی اقوام و ملل، فولکلور و بالاخره در ادبیات (شعر و داستان و نمایش)، برخوردار بوده، کارکرد و معنایی عمیق و ژرف داشته‌اند؛ «سرو»، درختی است که در طول حیات بشر، چیزی بیش از مفهوم یک درخت داشته است. این درخت چه در مظاهر تمدن و فرهنگ و چه در آداب و رسوم و مناسک دینی ملل مختلف به‌ویژه ایرانیان، حضور و جلوه خاصی داشته است؛ به‌طوری‌که بسیاری از مظاهر و نشانه‌های هنر و فرهنگ و تمدن ایرانی، نشانگر ارزش و تقدس این آفریده طبیعی است؛ نقش و نگاره‌هایی از این درخت مقدس، در بناها، هنرهای تجسمی، اشیای تزئینی، فرش و قالی و... خود، دلیل آشکاری بر این سخن است. علاوه بر آن، «سرو» در شعر و ادبیات فارسی و در سخن اغلب شاعران، دست‌مایه آفرینش مضامین، تصاویر و توصیفات گوناگون شده است؛ به‌گونه‌ای که هر شاعر و سخن‌پردازی، با توجه به فکر و اندیشه خود، به نوعی از این پدیده طبیعی بهره

جسته است؛ «سرو»، گاه در اشعار عرفانی نمادی از وارستگی و رستگاری از تعلقات دنیوی معرفی شده و زمانی در اشعار غنایی و عاشقانه، مشبّه‌به و استعاره از معشوق و محبوب واقع شده است. نه تنها در اشعار عارفانه و عاشقانه بلکه در شعر حماسی نیز ردپایی از «سرو» را می‌بینیم؛ در شاهنامه فردوسی، «سرو» در جای‌های گوناگون، آنجا که فردوسی به توصیف قهرمان‌ها، پهلوان‌ها و شخصیت‌های مرد و زن حماسه‌اش می‌پردازد، دست به نقش‌آفرینی قابل تأملی زده است. بدون شک، نمی‌توان از کنار این توصیفات و تصاویر و تشبیهات، ساده گذشت. این‌که چرا فردوسی در بسیاری از موارد قهرمان‌ها و شخصیت‌های زن و مرد خود را به سرو مانند کرده و یا گاهی در تصاویر خود، از سرو در کنار دیگر عناصر طبیعت استفاده کرده، پرسشی است که می‌تواند از نظر نگاه اسطوره‌شناختی به این درخت، قابل تأمل باشد؛ چراکه به نظر می‌رسد در پشت بسیاری از تصاویر و تشبیهاتی که «سرو» به‌عنوان استعاره و یا مشبّه‌به ظاهر شده است، علاوه بر ظاهر و شکل این درخت، علل و وجوه شبّه عمیق‌تر و غنی‌تری نیز دخیل باشند که ریشه آن‌ها به اسطوره‌ها و زندگی باستانی مردم جهان و ایران بازمی‌گردد؛ از جمله، آراستن و نزنیدن این درخت در آیین‌ها و مراسم باستانی، همسانی و برابر دانسته شدن آن با انسان‌های آزاده و دلیر و بی‌مرگی و سرسبزی همیشه آن. شاهنامه، به‌عنوان یکی از منابع کهن و غنی فرهنگ ایران باستان و فردوسی به‌عنوان سخن‌سرای آگاه از فرهنگ و باورهای اصیل و اسطوره‌ای سرزمین خود، ایران، در اثبات این فرضیه پشتوانه استواری می‌تواند به شمار آید. در این مقاله، پس از مرور برخی بن‌مایه‌های اساطیری و باستانی درخت و به‌ویژه درخت سرو در منابع مختلف، به تطبیق آن‌ها با تشبیهات، توصیفات و تصاویر مربوط به «سرو» در شاهنامه پرداخته شده است.

#### ۱-۱- پیشینه پژوهش

درباره درخت «سرو»، تحقیقی که بتواند به معرفی و تبیین نقش اسطوره‌ای و باستانی آن در ادب فارسی بپردازد وجود ندارد؛ جز این‌که در برخی از متون عرفانی، از آن به‌عنوان مشبّه‌به، استعاره و نمادی از مفاهیم عرفانی از جمله آزادگی، وارستگی و استقامت بهره گرفته شده و محققان و پژوهشگران، در مقالات و کتب مختلف بدان اشاره کرده‌اند اما در شماری از متون قدیم ادب فارسی، به‌ویژه آن‌ها که حاوی اطلاعات و بن‌مایه‌های اساطیری و باستانی در خود هستند، زمینه برای تحقیق و بررسی برخی از عناصر طبیعت از جمله درخت «سرو»، با توجه به پیشینه اسطوره‌ای، آیینی و باستانی آن فراهم است. با این‌همه، درباره سرآغاز و نقش گیاهان و درختان در اساطیر، هنر نگارگری و متون تاریخی، تحقیقات و ترجمه‌هایی انجام گرفته که در معرفی و شناساندن برخی از درختان مقدس و بااهمیت در زندگی باستانی و اساطیری ملل مختلف، نقش بسزایی ایفا کرده‌اند؛ درخت در اساطیر کهن، عنوان مقاله‌ای است از جان صدقه، با ترجمه محمدرضا ترکی که در آن به بیان تقدس و اهمیت درخت در اساطیر و آیین‌های باستانی ملل مختلف پرداخته و آن را از ابعاد و جنبه‌های متعدد به‌ویژه بُعد دینی مورد تحلیل و بررسی قرار داده است (ر.ک. صدقه، ۱۳۸۰: ۱۴۳-۱۳۸). *بازخوانی کهن‌الگوی سه گانه مقدس با محوریت نقش مایه درخت سرو در هنر ایرانی*، عنوان مقاله دیگری است که توسط میثم براری و سمیرا آقادات جلفایی نگارش یافته است. نگارنده در این مقاله، نقش مایه‌های درخت سرو در حوزه‌های تجسمی هنر را مورد تحلیل قرار داده و بدین ترتیب به اثبات تقدس و اهمیت این درخت از دورترین ایام در سرزمین ایران پرداخته است (ر.ک. براری و آقادات جلفایی، ۱۳۹۲: ۶۷-۵۱). همچنین، *رهیافت میان‌فرهنگی به گیاه و درخت در اساطیر و ادبیات*، عنوان پژوهشی است از علیرضا نیکویی که در آن، نویسنده با درنگ بر ریشه‌شناسی، نظریه استعاره مفهومی و جهانی‌های معطوف به گیاهان، طرحی در مطالعه میان‌فرهنگی گیاهان ارائه کرده است (ر.ک. نیکویی، ۱۳۹۲: ۳۳-۹).

#### ۲-۱- روش تحقیق

شیوه نگارش این مقاله، توصیفی-تحلیلی است؛ بدین صورت که پس از استخراج نمونه‌ها و شواهدی قابل تأمل از درخت «سرو» در شاهنامه و دیگر عناصر همنشین، با توجه و گریز به بن‌مایه‌ها و پیشینه اسطوره‌ای و باستانی آن، به

تحلیل تصاویر، تشبیهات و توصیفات حالات و موقعیت‌های شخصیت‌ها و قهرمان‌ها پرداخته شده است.

## ۲- بحث

### ۲-۱- نقش گیاهان و درختان در اساطیر

یکی از اصلی‌ترین مضامین و درون‌مایه‌های اساطیری، ایده‌های مربوط به گیاهان و درختان است. درخت در کهن‌ترین تصویرش، بنا به توصیفی که از آن در اساطیر اولیه شده، درخت کیهانی غول‌پیکری است که رمز کیهان و آفرینش کیهان است. نوک این درخت، تمام سقف آسمان را پوشانده است؛ ریشه‌هایش در سراسر زمین دویده‌اند؛ شاخه‌های پهن و ستبرش در پهنه جهان گسترده‌اند و قلبش جایگاه آتش آذرخش است. خورشید و ماه و ستارگان در میان شاخ و برگ‌های این درخت، همچون میوه‌های تابناک می‌درخشند (دوبوکور، ۱۳۹۱: ۹). «درخت، پای در خاک و سر بر آسمان، با سبزیگی انبوه و دگردیسی‌اش در بستر فصول، در نگاه انسان همواره چیزی بیش از یک گیاه معمولی بوده است و بیانگر رابطه‌ای رمزآلود بین اجزای اصلی‌اش یعنی ریشه، تنه و شاخه‌هایش با جهان سفلی یا دوزخ، جهان میانی یا زمین و جهان والا یا بهشت است.» (فریود و طاووسی، ۱۳۸۱: ۴۴)؛ همچنین درخت، مظهر قدرت وجود است؛ لذا از جنبه بُعد دینی نیز در میان ادیان و آیین‌های مختلف مورد تقدیس و اهمیت قرار گرفته است. در اندیشه‌های کهن یهودی، قربانگاه‌های کنعانیان و عبرانیان روی هر تپه و زیر هر درخت قرار داشته است. درخت در اندیشه‌های کهن هندی نیز نمادی از هستی و مظهر وضعیت انسان در عالم است. در آیین‌های دیگر نیز همچون آیین‌های مردم ایسلند، فنلاند و شماری از قبایل استرالیا، آفریقا و...، از درختی مرکزی سخن رفته که مظهر زندگی و رمز هستی به شمار می‌رود (ر.ک. صدقه، ۱۳۷۸: ۱۴۲). در متون مقدس، معمولاً از درخت دیگری غیر از «درخت هستی» نیز سخن به میان آمده که به «درخت معرفت» مشهور است؛ درختی که خداوند، آدم را از خوردن میوه آن بازداشت تا از مرگ در امان باشد. این مسأله، نظر خیلی از محققان را به خود جلب کرده و این پرسش را در ذهن آن‌ها به وجود آورده است که آیا این درخت معرفت همان درخت حیات و هستی است یا با آن تفاوت دارد؟ تا این حد می‌توان گفت که درخت حیات، همان درخت جاودانگی است که میوه آن جاودانگی و الوهیت و رسیدن به مرتبه خداگونگی است و بدین ترتیب به نظر می‌رسد که درخت معرفت و درخت حیات به نوعی با هم در ارتباطند؛ بنا به گفتار متون مقدس، آدم که به درخت معرفت دست یافته و خوب و بد را شناخته است، دیگر نباید از میوه درخت حیات که الوهیت و جاودانگی است، بهره‌مند شود. نظیر این درخت در میراث اساطیر کهن هم وجود دارد؛ درختی که در آسمان است و هرکس از میوه آن بخورد، به جاودانگی می‌رسد (ر.ک. همان: ۱۴۳).

«در جهان اعتقادی انسان، درخت با وجود بی‌حرکی، نمادی از تولد، رشد و تکامل و به طور کلی زندگی دانسته شده و هم جلوه‌هایی قدسی یافته است.» (غنی‌نژاد، ۱۳۷۹: ۴۶). اساطیر ملل مختلف بر این تأکید دارند که انسان از درخت زاده شده است؛ پس نوع دیگر تقدس درخت نیز از همین نقش او در زایش و تولد انسان در اساطیر بوده است. اهمیت اساطیری درخت در میان ایرانیان را نیز می‌توان از داستان آفرینش نخستین پدر و مادر بشر یعنی «مشی» و «مشیان» دریافت. «نخستین زوج بشر از نطفه کیومرث که در زمین ریخته یود، بیرون آمدند. نخست به شکل گیاهی پیوسته به هم رویدند؛ به طوری که نمی‌شد تشخیص داد که کدام مرد بود و کدام زن. این دو، با هم درختی را تشکیل می‌دادند که حاصل آن، ده نژاد بشر بود. سرانجام وقتی به صورت انسان درآمدند، اورمزد مسؤلیت‌هایشان را به آنان آموخت.» (هینلز، ۱۳۶۸: ۹۳). تقدس و ارزش درخت در میان اقوام و ملل مختلف، باور به حفظ و نگهداری و احترام به آن را نزد این اقوام تقویت کرده است؛ در فرهنگ ایران، نابود کردن درخت حتی از شکار نیز شوم‌تر است. اگر شکار و نخچیربانی انسان را به درویشی می‌کشاند، درخت افکندن عمر را کوتاه می‌کند (ر.ک. صدقه، ۱۳۷۸: ۱۴۵).

این احتمال نیز وجود دارد که ارزش و اهمیت اسطوره‌های مربوط به گیاه، به دلیل ارزش و اهمیت کشاورزی بوده باشد؛ زیرا گیاه، اولین بخش از نیاز انسان برای تأمین غذا بوده است. انسان اولیه گیاه‌خوار بوده است؛ به همین دلیل در اسطوره‌های ابتدایی، گیاهان ارزش و اهمیت ویژه‌ای داشته‌اند (خیرخواه؛ واحدیان، ۱۳۹۰: ۹۵). در بندهشن آمده است: «مشی و مشیانه هنگامی که از زمین برزستند، نخست آب، سپس گیاه، سپس شیر و سپس گوشت خوردند.» (فرنیغ دادگی، ۱۳۸۰: ۱۴۵).

در مورد ارزش و اهمیت گیاهان و درختان اساطیری باید گفت که تقدس این عناصر، تنها از جهت باروری و تأمین غذای بشر نیست؛ چراکه برخی درختان نه فقط از این دو جنبه بلکه از جهات دیگری نیز در باورهای مردم و اساطیر ارج و اهمیت یافته‌اند و این نشان می‌دهد که نوعی تقدس دیگر برای این درختان در نظر گرفته شده است؛ تقدس درخت خرما نه فقط از جهت باروری که به دلیل تفکیک جنسیتی این درخت نیز بوده است؛ مردمان باستان برای درخت خرما جنسیت قائل بودند و تفاوت نر و ماده بودن آن را می‌دانستند و با تکان دادن گرده درخت نر بر روی گل‌های درخت ماده، آن را به طور مصنوعی بارور می‌کردند. درخت چنار با پوست سفید و برگ‌های شبیه دست انسان و سرو با سرسبزی و شکل خاص و مقارنش که شبیه به شعله آتش نیز می‌باشد، باور مقدس بودن درخت را تقویت می‌کردند (ر.ک. خیرخواه؛ واحدیان، ۱۳۹۰: ۹۵).

در ایران باستان، درختانی چون ویسپوبیش، هوم، چنار، سرو، تاک و انار، از درختان نمادین و بعضاً مقدس و زندگی‌بخش به شمار رفته‌اند (ر.ک. فربود و طاووسی، ۱۳۸۱: ۴۷). برخی از این درختان مثل چنار و سرو از دیرباز در فرهنگ ایران باستان از ارزش و اهمیت فراوانی برخوردار بوده‌اند؛ به گونه‌ای که در بسیاری از ابعاد زندگی انسان‌ها از جمله ادیان و آداب و رسوم و آیین‌ها و هنر، نقش مهمی را ایفا کرده‌اند؛ به‌ویژه درخت سرو که هنوز هم در هنر فرش و نگارگری، به‌عنوان یکی از نقش‌های برجسته، پرمفهوم و با ارزش، جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده و حتی در منظومه‌های متعدد غنایی و حماسی ادب فارسی، در توصیفات و تصاویر شعری شاعران، با پیشینه و سرگذشت اسطوره‌ای و باستانی خود نمود بارزی یافته است. شاهنامه، حماسه ملی و منظومه وزین فردوسی، از معتبرترین و مهم‌ترین منابعی است که می‌توان ردپایی از بن‌مایه‌های اساطیری و انگاره‌های باستانی عناصر و نمادهای طبیعی به‌ویژه درخت «سرو» را در آن جست و بدین ترتیب به بخشی از اصول و ارزش‌های اجتماعی و آرمان‌های افراد جوامع باستانی به‌ویژه سرزمین ایران آگاهی یافت.

## ۲-۲- درخت سرو در اساطیر و فرهنگ‌های ملل مختلف

در فرهنگ‌ها و منابع مختلف، تعریف‌های گوناگونی از «سرو» شده است؛ «سرو در پهلوی «سرب»، طبری «سور»، عربی «سرو»، سریانی «شربینا» و آکلدی «شورمنو» و لاتین «سیپرس» و «کوپرسوس» می‌باشد.» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۲۰۱۴)؛ «نام درختی است معروف و مشهور و آن سه قسم می‌باشد؛ یکی سرو آزاد و دیگری سرو سهی و سیم سرو ناز که عربان سرو را شجره الحیه خوانند.» (یاحقی، ۱۳۸۸: ۷۳۷)؛ «سرو درختی معروف و آن سه قسم است: سرو ناز که شاخه‌هایش متمایل است؛ سرو آزاد که شاخه‌هایش راست رُسته باشد و سرو سهی که دو شاخش راست رُسته باشد و از صفات اوست راستین، بلند، سرفراز، سرکش، تازه، جوان، جوانه، نوخاسته، سایه‌رُست، پریشان، سیمین و بهاراندام.» (پادشاه، ۱۳۳۶: ۲۴۱۸).

یکی از انواع درختان مقدس در میان اقوام ایرانی، درخت سرو است؛ درختی که به ارزش همیشه سبز بودنش بی‌خزان است و عمری بسیار طولانی دارد، نماد زندگی و حیات نوین و جاودانگی است. بر این اساس، در میان بسیاری از اقوام، درخت زندگی هم نام گرفته است. (همان درخت کیهانی یا درخت مرکزی که پیش‌تر شرح آن آمده است.)

در اسلام نیز درخت زندگی یا کیهانی به درخت طوبی در بهشت مشهور است و در باور مسلمانان در بهشت می‌روید (براری و آقاوود جلفایی، ۱۳۹۲: ۶۲). در میان یونانیان و رومیان، سرو در ارتباط با خدایان، وابسته به کیش «پلوتون» است که خدای دوزخ بوده و به همین دلیل از آن برای تزئین گورستان‌ها استفاده می‌کردند. در چین باستان عقیده داشتند که استفاده از میوه‌های سرو باعث طولانی شدن عمر می‌شود و «پرستش درخت سرو هر می از کهن‌ترین ایام از آیین‌های راز آمیز بسیاری از اقوام در اروپا و آسیا بوده است.» (رضی، ۱۳۸۲: ۲۰۷).

درخت سرو در فرهنگ ایران جایگاه ویژه‌ای دارد و از هزاران سال پیش تا کنون مورد علاقه ایرانیان بوده است. گرمی داشت درخت سرو در فرهنگ ایران با گسترش آیین مهر در ایران کهن در پیوند است. در هزاره‌های دور، نیاکان هوشمند ما که در طبیعت و با طبیعت زندگی می‌کردند، پس از مشاهده خورشید و ماه و ستارگان و تجربه تغییرات طبیعی فصول و کوتاهی و بلندی روز و شب، فعالیت‌های روزانه خود را بر بنیان این پدیده‌های زندگی بخش طبیعی و دگرگونی‌های آن‌ها تنظیم می‌کردند و از آن‌ها بهره‌های فراوانی می‌بردند. از این روی نیاکانمان با ژرف‌نگری در بزرگ‌ترین منشاء نور (خورشید) و با شناخت اثرات زندگی بخش پرتوهای آن (مهر) به شناخت درونی بزرگ‌ترین منشاء نور مینوی (خداوند) دست یافتند و فروزهای پاک و جاودانش همچون مهر و محبت مینوی را ستودند و کوشیدند تا برترین صفاتی را که برای او متصور بودند؛ همچون مهرورزی و پیمان‌داری و میانه‌روی و دادگستری را در نهاد خود پرورش دهند و آن آیین را «آیین مهر» نامیدند.

«زرتشت چون از آسمان بر گشتاسب فرود آمد، سه چیز آسمانی همراه آورد: بیست و یک نسک اوستا، آتش بُرزین مهر و درخت سرو پس از پیروزی. به دستور وی در آن سرزمین آتشکده‌ای بزرگ بنا کردند و آتش مذکور را در آن آتشکده قرار داد و سرو را در مقابل آتشکده کاشت.» (همان: ۲۰۵-۲۰۶).

بنا بر روایت تورات، کشتی حضرت نوح از چوب سرو ساخته شده بوده است. کهن‌ترین سروی که در روایات و گزارش‌های مستند تاریخی و در متون معتبر و متعدد دیگر از آن نام برده شده، سرو کاشمر است که گفته می‌شود زردشت در زمان پادشاهی گشتاسب در شهر کاشمر، که شهری باستانی در ناحیه کاشمر امروزی بوده، در مقابل آتشکده‌ای کاشته است و گشتاسب نیز کاخ عظیمی در نزدیکی آن بنا کرده است. (مردم از اقصی نقاط و از سرزمین‌های دور، پیاده، به زیارت آن درخت و دیدن آن بنا می‌آمده‌اند.)

## ۲-۳- «سرو» در شاهنامه فردوسی

فردوسی نیز در شاهنامه به این موضوع اشاره کرده است که زرتشت درخت سرو را از بهشت آورده و بر در آتشکده بُرزین مهر کاشته است:

نخست آذر مهر بُرزین نهاد	به کَشَمَر نگر تا چه آیین نهاد (فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۵: ۸۱)
یکی سرو آزاده بود از بهشت	به پیش در آذر اندر بکشت (همان: ۸۲)
نبشش بر آن زادسرو سهی که پذیرفت گشتاسب دین بهی (همان)	
گوا کرد مر سرو آزاد را	چنین گستراند خرد داد را (همان)
...فرستاد هر سو به کشور پیام	که چون سرو کَشَمَر به گیتی کدام (همان: ۸۳)
ز مینو فرستاد زی من خدای	مرا گفت: زینجا به مینو گرای! (همان)

علاوه بر این ابیات، در جاهای دیگر شاهنامه نیز، جدای از تصاویر و توصیفات شخصیت‌ها، به اهمیت و تقدس باستانی درخت سرو اشاره ویژه‌ای شده است؛ آنجا که فریدون پس از شکست دادن ضحاک و دست یافتن به پادشاهی، با نکویی‌های خود جهان را از بدی‌ها فرومی‌شوید و آن را همچون بهشت می‌آراید و نخست، سرو را به‌عنوان مهم‌ترین گیاه و درخت بر زمین آن می‌کارد. این مسأله، در ذهن بارور و آگاه فردوسی، یادآور نخستین سروی است که زرتشت از بهشت آورده و کاشته است:

به نیکی فرویست ازو دست بد  
بیاراست گیتی به سان بهشت  
به جای گیا سرو و گلبن بکشت (همان)

چنان کر ره پادشاهان سزد (همان، ج ۱: ۹۲)

بسامد واژه «سرو» در شاهنامه فردوسی تقریباً چشمگیر است. تعداد قابل توجهی از این واژه در خدمت آفرینش تصاویر و توصیفات فردوسی از شخصیت‌ها و قهرمان‌های داستان درآمده است. به طور کلی، سه نمود و بن‌مایه اسطوره‌ای و باستانی از این درخت را می‌توان در این تصاویر و توصیفات یافت که به‌عنوان وجه‌شبه و ژرف‌ساخت اسطوره‌ای و باوربنیان در ذهن شاعر نمود یافته و با کمک دیگر عناصر و واژگان در ابیات، ذهن وقاد و کنجکاو مخاطب را به چالش و تأمل واداشته است؛ این سه نمود، با توضیحات و شواهدی از ابیات مورد نظر، به ترتیب به شرح زیر است:

### ۲-۳-۱- سرو و آراستن آن با خورشید و ماه و گل در مراسم و آیین‌ها

آراستن و تزئین درختان، به‌ویژه درختانی که به‌عنوان درخت کیهانی شناخته می‌شدند، از آیین‌هایی است که مردمان دوران کهن و باستانی، در برخی مراسم و جشن‌های خود به آن دست می‌یازیدند؛ مثلاً نصب «درخت ماه‌مه»، دیرزمانی در انگلستان و در شمال شرقی فرانسه مرسوم بود؛ روستائیان در فصل بهار، با تشریفات به جنگل می‌رفتند و درختی را بریده، به روستا می‌آوردند و در میدان مرکزی روستا برمی‌افراشتند و مردم، دور این درخت «مه» که با گل و تخم مرغ‌های رنگین، زینت یافته و نوارهای رنگارنگ بدان آویخته بودند و نماد تازه شدن طبیعت و نوزایی جماعت به شمار می‌رفت، به رقص و پایکوبی می‌پرداختند (دوبوکور، ۱۳۹۱: ۱۲).

دوبوکور می‌گوید: «نیاکانمان در قرون وسطی باور داشتند که درخت، منزل پریان است و از این رو در نزدیکی هر روستا، «درخت پریان» یافت می‌شد که آن را با تاج گل می‌آراستند و دختران جوان سال روستا، دورش به رقص و پایکوبی می‌پرداختند.» (همان: ۱۹).

رمز درخت نوئل را نیز ریشه‌های فراوان و جهانگیرش تبیین می‌کند. تخیل نخستین آدم‌ها که به شدت تحت تأثیر درختان همواره سرسبز قرار گرفته بودند، آن درختان را به نشانه‌های پایدگی تبدیل کرد؛ به‌عنوان مثال، در رُم کاج‌بن را عبادت می‌کردند و آن عبادت با سجده خدا آتیس خلط شد. در روز جشن ایزد آتیس، کاجی را از جنگل می‌آوردند و تصویر آتیس را در میان نوارهای پشمین و حلقه‌های گل بنفشه، در نوک آن درخت نصب می‌کردند و با تشریفات به معبد پالاتین می‌بردند. این درخت رمز پیکر خدای مرده و دوباره زنده‌شده به شمار می‌رفت (همان: ۲۴).

در اساطیر بسیار کهن اسکانندیناویایی نیز وصف کاج نوئل غول‌پیکری آمده که نمایشگر درخت کیهانی است و نماد جهان است و میوه‌هایش، ستارگانی زرینند. افسانه‌های قرون وسطی از درختان رخشان یا درختانی که در شب نوئل، گل و میوه می‌دهند، یاد می‌کنند (همان).

بنا به نوشته دوبوکور، نویسنده‌ای اهل شهر استراسبورگ، در سال ۱۶۰۵م. گفته است که رسم است به هنگام نوئل، در خانه‌ها درخت کاج برافرازند و آن را با گل‌های رنگارنگ کاغذی و سیب و نان فطیر نازکی که کشیش در نماز جماعت تبرک می‌کند و به الوان مختلف رنگ کرده‌اند و قند، بیاریند (همان).

با توجه به تقدس و اهمیت درخت سرو در آیین مهری، در فرهنگ ایران باستان نیز درخت سرو، نماد اهورامزدا است. سرو را در شب زایش مهر، با نمادها و نشانه‌های دیگری می‌آراستند که هر یک نزد مهربان، نشانی ویژه با پیامی رازگونه و نهفته در خویش داشت؛ چنان‌که بر فراز سرو، به نشانه خورشید یا مهر تابان، ستاره‌ای زرین یا سرخ برمی‌افراشتند و شاخه‌های درخت سرو را با دو رشته زرین و سیمین به نشانه خورشید و ماه می‌آراستند. همچنین جوانان آرزومند به امید برآورده شدن آرزویشان، به گونه‌ای نمادین، پارچه‌ای ابریشمی یا سیمین را بر شاخه‌های سرو می‌آویختند و در پای سرو نیز هدایایی می‌گذاشتند (بهمنی، ۱۳۸۹: ۶۵). افراشتن، آراستن، تزئین کردن و عزیز

داشتن درخت کاج (یا شاخه آن) در شب ۲۵ دسامبر (و ایام کریسمس) که نزد مسیحیان. مرسوم است، از همین آیین مهرپرستی گرفته شده است.

در شاهنامه، ابیاتی هست که در آن‌ها «سرو» را همراه دیگر عناصر طبیعی همچون خورشید و ماه و گل می‌بینیم و بسامد این هم‌آیی‌ها به‌ویژه هم‌آیی سرو و ماه در جای‌های مختلف شاهنامه تقریباً چشمگیر است. بدون شک، همراهی این عناصر، به خودی خود و به طور تصادفی نیست؛ چراکه وقتی به تشبیهات و صور خیال بر ساخته از سرو و ماه و خورشید در یک بیت می‌نگریم، می‌توانیم رابطه‌ای بین این عناصر از لحاظ ژرف‌ساخت و بن‌مایه‌های آیینی و اساطیری مردمان باستانی ایران‌زمین بیابیم؛ به‌ویژه که علاوه بر آن، می‌توان شواهد و همانندی‌های فراوانی میان این مفاهیم با اسطوره‌های دیگر سرزمین‌ها و تمدن‌ها یافت. فردوسی معمولاً به هنگام توصیف و به تصویر کشیدن ظاهر، زیبایی، ابهت و عظمت قهرمانان مرد و زن خود در موقعیت‌های گوناگون، ماه را در کنار سرو می‌آورد؛ اغلب به شکل سروی که بر سرش گرده‌ماه، ماه دو هفته و ماه تام می‌درخشد.

او در توصیف کیومرث، همین تصویر و تعبیر را به کار می‌برد و تافتن فرّه ایزدی از او را به سروی مانند می‌کند که ماه دو هفته بر سر آن در حال درخشیدن است. به نظر می‌رسد، آگاهی فردوسی از برخی آیین‌های باستانی آیین مهری، او را به خلق چنین تصاویری در شعرش راهبری کرده است.

به گیتی بر او سال سی شاه بود  
به خوبی چو خورشید بر گاه بود (فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۲)

همی تافت زو فرّ شاهنشهی  
چو ماه دو هفته ز سرو سهی (همان)

در جای‌های دیگر شاهنامه نیز به ابیاتی چنین برمی‌خوریم؛ به‌عنوان مثال، فریدون، پس از تصرف کاخ ضحاک و نشستن بر جایگاه او به تخت شاهی، همچون سروی است که از برش گرده‌ماه در حال تابیدن است:

به کاخ اندر آمد دوان کندرو  
در ایوان یکی تاجور دید نو (همان: ۷۸)

نشسته به آرام در پیشگاه  
چو سرو سهی از برش گرده‌ماه (همان)

فردوسی در توصیف زیبایی رودابه، همسر زال و مادر رستم، توصیف دختر کید هند و همسر اسکندر و وصف جوانی شاپور ذوالاکتاف از زبان کنیز مراقبش در اسارت و... از هم‌آیی سرو و ماه استفاده کرده؛ آن‌گونه که در پشت وجه‌شبه آشکار «زیبایی» و «بلندقامتی»، پیشینه و سابقه باستانی و اسطوره‌ای سرو نیز نهفته است.

نشست از بر تخت پیروزه شاه  
چو سرو سهی بر سرش گرده‌ماه (همان: ۱۳۰)

برآمد سیه‌چشم گلرخ به بام  
چو سرو سهی بر سرش ماه تام (همان: ۱۹۸)

چنان ماه بیند به کاولستان  
چو سرو سهی بر سرش گلستان (همان: ۲۳۵)

چو سرو سهی بر سرش گرده‌ماه  
نشایست کردن به مه در نگاه (همان، ج ۶: ۲۷)

چو سروی بُدی بر سرش گرده‌ماه  
بر آن ماه کرسی ز مشک سیاه (همان: ۳۰۵)

## ۲-۳-۲- ارتباط سرو با زایش و تولد انسان

درخت، رمز جامعه زندگان و نمایشگر ولادت و رشد و بالندگی و تکامل پیوسته خانواده و جامعه و قوم و ملت است (دوبوکور، ۱۳۹۱: ۲۵). بر طبق اسطوره‌ها در آیین میتراپی، «میترا» از درون درخت سرو متولد می‌شود که پس از گذشت سده‌هایی بسیار، هنوز حجاری‌هایی که تولد میترا را از درخت سرو نشان می‌دهد، باقی است؛ چنان‌که «در نقش برجسته اردشیر دوم در طاق بستان، تصویر خدای مهر نیز حک شده است.» (میرسعیدی، ۱۳۸۲: ۱۰۳). «در نقشی دیگر، از درخت سروی، سه شاخه روئیده است. سر هر شاخه‌ای از میان کاجی، سری نمودار است که میترا و دو جلوه یاد شده وی را نمایانگر است.» (رضی، ۱۳۸۱: ۵۲۵).

بر بنیان باورهای مهری، نیاکانمان نام‌هایی چون سرو ناز را بر فرزندان خود می‌نهادند و در هنگام زایش فرزندان، به جای قربانی کردن، درخت سروی می‌کاشتند تا سرو آزاد و فرزندشان با هم بزرگ شوند و زندگی سبز و سرنوشتی روشن داشته باشند. نزد مهربانان، درخت سرو با صفاتی چون آزاد، راستین، بلند، سرفراز، سرکش،

تازه، جوان، جوانه، نوحاسته، سایه‌دست، سایه‌گستر، سهی، پابرجای، پادرگل، پایدار، چمن‌زاد، بستانی و بوستان‌آرای شناخته شد (مجله الکترونیکی ویستا).

آزادگی و سربلندی به مثابه صفات خاص ایرانیان، در ادبیات فارسی به افراستگی و زیبایی سرو مانند می‌شود. بسیاری از شخصیت‌ها و قهرمانان، در تصاویر و توصیفات شاهنامه به سرو مانند شده‌اند؛ یکی از وجوه تشبیه مهم در این امر، زیبایی، وضع ظاهر و به طور کلی قد و قامت این افراد است؛ شاید بتوان گفت که مردها بیشتر از جنبه قامت و بلندی اندام و زن‌ها از جنبه زیبایی صورت و اندام و آراستگی؛ همان گونه که سرو را در آیین مهری می‌آرستند. به طور کلی، بهترین و پراحساس‌ترین وصفی که فردوسی از یک پهلوان می‌کند، این است که او را به درختی تناور، به ویژه به سرو سهی مانند کند. در شاهنامه فردوسی، بالیدن و رشد کردن فریدون در کودکی و نوجوانی، اندام و قامت پسران فریدون، یزرگ شدن و بالیدن زال نزد سیمرغ، قامت و اندام سوداوه، دختر شاه هاماوران و همسر کاووس، تهمینه، دختر شاه سمنگان و همسر رستم و گردآفرید و ...، با بلندقامتی و سهی بودن سرو سنجیده شده است. همچنین، در توصیف زال از زبان اسفندیار (در گفت‌وگو با رستم)، توصیف ناهید، دختر فیلقوس (قیصر روم) و همسر داراب، توصیف شاپور پسر اردشیر، توصیف دختر مهرک نوش‌زاد و همسر شاپور، از همانندی آن‌ها با سرو بهره گرفته شده است.

#### زادن فریدون از مادر

خجسته فریدون ز مادر بزاد جهان را یکی دیگر آمد نهاد (فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۶۲)

ببالید بر سان سرو سهی همی تافت زو فر شاهنشهی (همان)

#### توصیف پسران فریدون

به بخت جهاندار هر سه پسر سه فرخ‌نژاد از در تاج زر (همان: ۹۲)

به بالا چو سرو و به رخ چون بهار به هر چیز مانده شهریار (همان)

#### توصیف زال هنگام بزرگ شدن نزد سیمرغ

یکی مرد شد چون یکی زادسرو برش کوه سیم و میانش چو غرو (همان: ۱۶۸)

#### توصیف سوداوه، دختر شاه هاماوران و همسر کاووس

از آن پس به کاووس گوینده گفت که او دختری دارد اندر نهفت (همان، ج ۲: ۷۲)

که از سرو بالاش زیباتر است ز مشک سیه بر سرش افسر است (همان)

#### توصیف تهمینه، دختر شاه سمنگان و همسر رستم

پس برده اندر یکی ماه‌روی چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی (همان: ۱۲۲)

دو ابرو کمان و دو گیسو کمند به بالا به کردار سرو بلند (همان)

#### توصیف گردآفرید در رویارویی با سهراب

یکی بوستان بود اندر بهشت به بالای او سرو دهقان نکشت (همان: ۱۳۵)

#### توصیف زال از زبان اسفندیار در گفت‌وگو با رستم

یکی سرو شد ناپسوده سرش چو با شاخ شد رستم آمد برش (همان، ج ۵: ۳۴۵)

#### توصیف شغاد برادر ناتنی رستم

جوان شد به بالای سرو بلند سواری دلاور به گرز و کمند (همان: ۴۴۳)

#### توصیف ناهید، دختر فیلقوس، قیصر روم و همسر داراب

یکی دختری دارد این نامدار به بالای سرو و به رخ چون بهار (همان، ج ۵: ۵۲۰)

#### توصیف شاپور پسر اردشیر

چو شاپور شد همچو سرو بلند ز چشم بدش بود بیم گزند (همان، ج ۶: ۲۰۴)



### توصیف دختر مهرک نوش‌زاد و همسر شاپور

بسی برنیامد برین روزگار  
چو نه ماه بگذشت بر ماه‌روی  
که سرو سهی چون گل آمد به بار (همان: ۲۱۰)  
یکی کودک آمد به بالای اوی (همان)

### ۲-۳-۳- سرو، نماد بی‌مرگی

برگ‌ریزان، همواره رمز مرگ بوده است و سبز شدن برگ‌های خزان‌زده درختان در هر بهار، نمودار نوزایی. برگ‌های بادوام درختانی چون «سرو»، زینت‌بخش آرامگاه‌ها و نیز نشانه ممتاز بی‌مرگی است (ر.ک. دوبوکور، ۱۳۹۱: ۲۳). در باور ایرانیان، نماد زمینی درختی که مرگ بدان راه ندارد، سرو است (براری و آقادات جلفایی، ۱۳۹۲: ۶۱). سرو، نماد ملت ایران است؛ چنان‌که جبر زمانه سر او را خم کرده اما در مقابل انیران کمر خم نکرده و استوار است. درخت سرو همیشه سبز است و هیچ‌گاه خزان ندارد و این، شاید نشان‌دهنده خرم و شاد بودن ایرانی‌ها بوده است. این درخت در کنار ویژگی‌های دیگرش مقاومت خوبی در برابر خشک‌سالی دارد اما مهم این‌که در برابر توفان‌ها، سخت مقاومت می‌کند. سخت‌ترین توفان، درختان دیگر را می‌شکند اما سرو تا روی زمین خم می‌شود و هرگز کمرش نمی‌شکند. این امر برای ایرانیانی که در برابر یورش اقوام مهاجم تسلیم‌شده ولی ماهیت خود را رها نکرده‌اند، مثال خوبی است. از این گذشته، دیرپایی، عمر طولانی و مقاومت سرو در برابر آفات هم جالب توجه است.

در باور پیروان آیین مهر، سرو درختی است که ویژه خورشید و زایش مهر است؛ درختی که همیشه سبز و باطراوت است و در برابر سردی و تاریکی پایداری می‌کند. از این روی، سرو، نماد مهر تابان و زندگی‌بخش و نشانه نامیرایی و آزادگی و پایداری در برابر نیروهای مرگ‌آور بود؛ به همین دلیل در شب زایش مهر، سرو را می‌آراستند و هدایایی در پایش می‌نهادند و با خود پیمان می‌بستند که برای سال دیگر نیز سرو همیشه سبز دیگری بنشانند. بر این پایه، درخت سرو از دیرباز تا کنون، عضوی ثابت و جدانشدنی از باغ‌های بهشت‌گونه ایرانی است که یادگار آن باغ‌های بهشتی هنوز روی سنگ‌نگاره‌های شهر پارسه و آثار برجای‌مانده از نیایشگاه‌های مهری و نقش‌های ابریشمی قالی‌های باغی ایرانی و بسیاری دیگر از آثار هنری دوره‌های مختلف تاریخی از گبه و گلیم و ترمه گرفته تا مینیاتور و کاشی‌کاری در بناهای مختلف برجای مانده است.

فردوسی، نه تنها زایش، رشد و سرافرازی قهرمانان و شخصیت‌های خود را با سربلندی، استقامت و آزادگی درخت سرو سنجیده بلکه با یادآوری بی‌مرگی سرو و مصون ماندن او در مقابل خزان و پیری، با اظهار شگفتی، به توصیف مرگ آن‌ها پرداخته است؛ گویی این قهرمانان نباید می‌مردند؛ همچنان‌که سرو نمی‌میرد؛ مگر این‌که به دست انسان‌ها یا برخی حوادث طبیعی قطع شود و از بین برود. به نظر می‌رسد نوعی از درخت سرو که به «سرو خمیده» یا «سرو متمایل» مشهور است، دست‌مایه به تصویر کشیدن بیماری و مرگ قهرمانان در شاهنامه شده است. همان‌طور که پیش از این گفته شد، قسمی از درخت سرو، «سرو ناز» است که شاخه‌هایش متمایل است. احتمالاً، شاعر با در نظر داشتن این نوع از درخت سرو در برابر سایر اقسام آن که غالباً راست‌رسته و راست‌قامتند، از خمیدگی و متمایل بودن شاخه‌های آن در جهت توصیف پیری، خمیدگی قامت و سرانجام مرگ قهرمانانش بهره گرفته است که در ابیات زیر می‌توان نمونه‌هایی از آن را مشاهده کرد:

### درباره مرگ ابومنصور

سراسر جهان پیش او خوار بود  
چو آن نامور گم شد از انجمن  
جوانمرد بود و وفادار بود (فردوسی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۵)  
چون از باغ سرو سهی از چمن (همان)  
مثال آوردن فردوسی از سرو برای ناگزیری مرگ و بازگشتن دوباره به خاک  
چو سرو سهی کوز گردد به باغ  
بدو بر شود تیره روشن چراغ (همان، ج ۴: ۳)

کند برگ پژمرده و بیخ سست سرش سوی پستی گراید درست (همان)  
 بروید ز خاک و شود باز خاک همه جای ترس است و تیمار و باک (همان)

### تمثیل فردوسی از پژمردن سرو در نکوهش چرخ

الا ای برآورده چرخ بلند چه داری به پیری مرا مستمند؟ (همان، ج ۶: ۱۳۳)  
 چو بودم جوان در برم داشتی به پیری چرا خوار بگذاشتی؟ (همان)  
 همی زرد گردد گل کامگار همی پرنیان گردد از رنج خار (همان)  
 دوتایی شد آن سرو یازان به باغ همان تیره گشت آن گرمی چراغ (همان)

### وصف جوانی شاپور ذوالاکتاف از زبان کنیز مراقبش در اسارت

چو سروی بُدی بر سرش گردماه بر آن ماه کرسی ز مشک سیاه (همان: ۳۰۵)  
 کنون چنبری گشت بالای سرو تن پیل وارت به کردار غرو (همان)

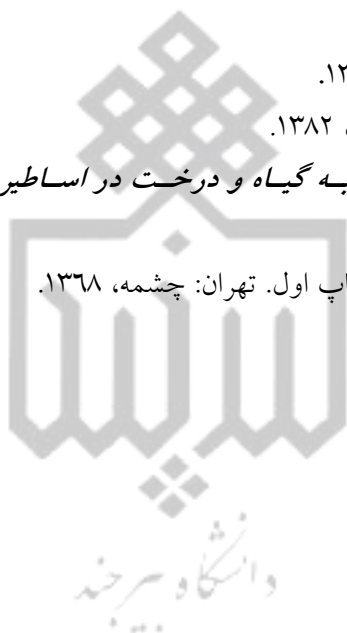
### ۳- نتیجه‌گیری

اسطوره‌ها، همواره در نظم بخشیدن و هدف دادن به زندگی بشر، نقش مهمی را ایفا کرده و در همه ابعاد زندگی او حضور داشته‌اند. پیوند و ارتباط عمیقی که اساطیر بین انسان و طبیعت و هستی برقرار کرده‌اند، از دیرباز، در حوزه‌های مختلفی از زندگی بشر تأثیرگذار بوده است؛ هرچند این تأثیر در زندگی مدرن انسان‌های امروزی کم‌رنگ است و حتی نادیده گرفته می‌شود اما باید دانست که بسیاری از عناصر و اجزای طبیعت که از دورترین ایام تا کنون در زندگی و محیط زیست بشر وجود داشته و همراه او به رشد و تکامل خود ادامه داده‌اند، در باورهای اسطوره‌ای و باستانی بشر نخستین، موجوداتی قابل تقدیس و ستایش بوده‌اند؛ به گونه‌ای که هویت و نظام فکری، فرهنگی و اجتماعی خاصی را به زندگی او بخشیده‌اند. گیاهان و درختان، از جمله این موجودات طبیعتند که بنابر روایت‌های اسطوره‌ای و باورهای باستانی، در پیدایش نخستین بشر و ادامه زندگی او تأثیر داشته و بعدها در نظام فکری و فرهنگی او به گونه‌های مختلف حضور یافته‌اند؛ به‌عنوان مثال، درخت سرو، با قدمت و پیشینه باستانی و اسطوره‌ای خود و با ویژگی‌هایی چون سرافرازی، استقامت، آزادگی و بی‌مرگی، گوشه‌ای از هویت فرهنگی و اجتماعی بشر را ساخته و از دیرباز تا کنون، نه تنها در طبیعت بلکه در مظاهر فرهنگ و تمدن بشر چون بناها، هنرهای تجسمی، اشیای تزئینی یا وسایل زندگی روزمره، نقش برجسته‌ای ایفا کرده است. علاوه بر این‌ها، شعر و ادبیات نیز از بسترهایی است که حاوی بن‌مایه‌ها و پشتوانه‌های اسطوره‌ای و باورهای باستانی بشر است و با مراجعه به آن‌ها می‌توان به کشف و شناسایی آن‌ها پرداخت. شاهنامه فردوسی، از منابعی است که با توجه به دارا بودن اطلاعات اسطوره‌ای و باورهای باستانی مردم ایران زمین، از بستر و زمینه مساعدی برای وارد شدن در دنیای شگفت اسطوره برخوردار است؛ به عنوان مثال، می‌توان پیشینه و هویت اسطوره‌ای و باستانی «سرو» را به‌عنوان عنصری مقدس و بارز از طبیعت، در گنجینه فردوسی مورد مطالعه و تدقیق قرار داد و آن را نه تنها به‌عنوان یک درخت معمولی بلکه به‌مثابه موجودی تأثیرگذار در شناسایی دستگاه هدفمند و نظام‌مند اسطوره‌ها شناخت.

### منابع و مأخذ

- ۱- براری، میثم؛ آقادات جلفایی، سمیرا؛ «بازخوانی کهن الگوی سه‌گانه مقدس با محوریت نقش مایه درخت سرو در هنر ایرانی»؛ فصلنامه هنرهای سنتی-اسلامی، سال اول، شماره ۲، ۱۳۹۲؛ ص. ۶۷-۵۱.
- ۲- بهمنی، پردیس؛ سیر تحول و تطور نقش و نماد در هنرهای سنتی ایران، چاپ اول، تهران: گروه هنر دانشکده هنر و رسانه، (۱۳۸۹).
- ۳- پادشاه (شاد)، محمد؛ فرهنگ آندراج، ترجمه محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام، (۱۳۳۶).

- ۴- خیرخواه برزکی، سعید؛ واحدیان، سعید؛ «بررسی اسطوره‌گیاه با محوریت تاریخ بلعمی»؛ مجله اندیشه‌های ادبی، سال دوم، شماره ۹، ۱۳۹۰؛ ص. ۹۳-۱۰۷.
  - ۵- دوبوکور، موزیک؛ *رمزهای زنده‌جان*، ترجمه جلال ستاری، چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۱.
  - ۶- دهخدا. علی‌اکبر؛ *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران، (۱۳۷۳).
  - ۷- رضی، هاشم، *تاریخ رازآمیز میتراپی در شرق و غرب*، جلد دوم، چاپ اول، تهران: بهجت، ۱۳۸۱.
  - ۸- \_\_\_\_\_؛ *دین و فرهنگ ایران پیش از عصر زرتشت*، چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۸۲.
  - ۹- صدقه، جان؛ «درخت در اساطیر کهن»؛ ترجمه محمرضا ترکی، مجله شعر، سال هفتم، شماره ۲۶، ۱۳۷۸؛ ص. ۱۴۵-۱۴۰.
  - ۱۰- غنی‌نژاد، فهیمه؛ «افسانه است و افسون»؛ کتاب ماه (هنر)، سال سوم، شماره ۲۷ و ۲۸، ۱۳۷۹؛ ص. ۴۷-۴۴.
  - ۱۱- فریود، فریناز؛ طاووسی، محمود؛ «بررسی تطبیقی مفهوم نمادین «درخت» در ایران»؛ فصلنامه مدرس هنر، سال اول، شماره ۲، ۱۳۸۱؛ ص. ۴۳-۵۴.
  - ۱۲- Bibliotheca Persica ۱۳۶۶- فردوسی، ابوالقاسم؛ *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ اول، نیویورک
  - ۱۳- فرنیغ دادگی؛ *بندش*؛ به کوشش مهرداد بهار، چاپ دوم، تهران: طوس، ۱۳۸۰.
  - ۱۴- میرسعیدی، نادر؛ *ایران باستان*، چاپ اول، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۲.
  - ۱۵- نیکویی، علیرضا؛ فاضلی، فیروز؛ نقدی، اسماعیل؛ «رهیافت میان‌فرهنگی به گیاه و درخت در اساطیر و ادبیات»؛ ادب‌پژوهی، سال هفتم، شماره ۲۳، ۱۳۹۲؛ ص. ۳۳-۹.
  - ۱۶- هینلز، جان؛ *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ اول. تهران: چشمه، ۱۳۶۸.
  - ۱۷- یاحقی، محمدجعفر؛ *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها*؛ تهران: معاصر، ۱۳۸۸.
- www.vista.ir-۱۸ مجله الکترونیکی ویستا:



انجمن علمی زبان ادب فارسی